

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته: کسانی که در بحث اقل و اکثر ارتباطی قائل به احتیاط هستند دو راه مهم برای اثبات مدعای خودشان دارند: راه اول همین راهی بود که مدت‌ها بحث کردیم، اشکالاتش را مطرح کردیم و آن راه این بود که قائل به لزوم احتیاط می‌گفت در اقل و اکثر ارتباطی ما علم اجمالی داریم و علم اجمالی منجز است و راهی برای انحلال علم اجمالی وجود ندارد، خود مرحوم آخوند قدس سره این راه را پذیرفتند، اما مرحوم شیخ و کثیری از بزرگان و ما هم تبعیت کرده و این راه را نپذیرفتیم و گفتیم که این علم اجمالی قابل انحلال است. اگر در ذهن شریفتان باشد در دفاع از شیخ مطالبی که از مرحوم میرزای شیرازی، مرحوم فشارکی و دیگران نقل کردیم و برخی از آنها را پذیرفتیم. انحلال را در اینجا نپذیرفتیم و اساساً به تبع امام رضوان الله علیه گفتیم اصلاً در اینجا علم اجمالی وجود ندارد، از اول یک معلوم تفصیلی است و هو الأقل، و یک شک در زائد که باید در آن برائت جاری کنیم. حال این قول به برائت مواجه با اشکالاتی بود که این اشکالات را ذکر کردیم و جواب دادیم.

دلیل دوم قائلین احتیاط برای اثبات مدعایشان

دومین راه قائلین احتیاط این است که ما در انجام اطاعت و امتثال باید غرض مولا را تحصیل کنیم؛ اگر در یک موردی مولا غرضی دارد و ما فعلی را انجام دادیم اما نمی‌دانیم با این فعل غرض مولا حاصل شده یا نه؛ باید بالآخره یک عملی را انجام بدهیم که یقین به تحصیل غرض مولا پیدا کنیم، در این راه از لزوم تحصیل غرض و اطاعت مولا بحث می‌شود. دیگر کاری نداریم که آیا اینجا علم اجمالی وجود دارد یا خیر؟ انحلالی در کار هست یا خیر؟ اصلاً این را به طور کلی کنار می‌گذارند. که البته این راه هم راه دوم برای قائل به احتیاط است و هم به عنوان یکی از اشکالاتی است که بر قائلین به برائت ذکر می‌شود، یعنی حالا اگر شما کتب اصولی را ببینید هر دو نوع آن ممکن است باشد، به این توضیح و بیانی که ما عرض می‌کنیم نیست! اما مجموع برآمده از این کتابها این است که هم می‌توان این را به عنوان دلیل دوم برای احتیاطی‌ها ذکر کرد و هم به عنوان یکی از اشکالات بر قائلین به برائت.

اساس این راه دوم را مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل ذکر کرده و توضیحش این است که روی مذهب مشهور، یعنی عدلیّه و جمعی از معتزله، احکام تابع ملاکات و تابع مصالح و مفاسد است، هیچ حکمی بدون ملاک نیست، ما در واجبات می‌گوئیم حتماً یک مصلحتی وجود دارد که شارع بخاطر آن مصلحت واجب کرده، در محرمات هم می‌گوئیم یک مفسده‌ای وجود دارد که به خاطر آن مفسده حرام کرده است. برخلاف اشاعره که می‌گویند: احکام تابع مصالح و مفاسد نیست، نه در خود مأمور به و نه در امر.

آن وقت معتزله و عدلیه که حالا از گروه اول تعبیر به عدلیّه می‌شود، آنهایی که قائلند به اینکه احکام تابع مصالح و مفاسد است،

که من همین جا داخل پرانتز این نکته را عرض کنم که گاهی اوقات يك تعبير منشأً برای يك اشتباه بزرگ می‌شود. امامیه و معتزله می‌گویند احکام تابع مصالح و مفاسد است، درست است که از همین‌ها تعبیر به عدلیه می‌کنند اما به این معنا نیست که ملاک را فقط باید عدالت قرار بدهیم. در خیلی از کتاب‌ها و مقالات، نویسندگان دچار اشتباه شده و می‌گویند اگر احکام تابع مصالح و مفاسد است پس خدای تبارک و تعالی باید در احکام رعایت عدالت را بکند، می‌گویند عدلیه به این معناست که تمام ملاکات را به حسن العدل و قبح الظلم منتهی کنند، در حالی که این معنا درست نیست، عدالت خودش یکی از ملاکات است. وقتی شیعه و امامیه می‌گویند احکام تابع مصالح است یکی از مصالح عدالت است، ممکن است مصالح دیگری هم در کار باشد. حتماً این قانونی را که شارع جعل می‌کند باید دارای ملاک باشد.

این نکته‌ای که ما عرض می‌کنیم بسیار مهم است به طوری که بسیاری از اشکالاتی که الآن در قوانین شرعی مطرح می‌کنند به خاطر غفلت از این نکته است. مثلاً می‌گویند اگر احکام تابع ملاکات است پس چرا در باب ارث بین زن و مرد عدالت رعایت نشده، چرا در باب دیه رعایت نشده؟ چرا در باب شهادت رعایت نشده؟ جواب این است که وقتی می‌گوئیم احکام تابع ملاکات است، ملاک منحصر به عدالت نیست، ملاک اعم است، ممکن است عدالت باشد یا ملاک دیگری در کار باشد! شارع يك ملاکی را در نظر می‌گیرد به سبب آن ملاک می‌آید يك قانونی را جعل می‌کند، حالا آن ملاک ممکن است عدالت باشد یا يك ملاک دیگری باشد، تنظیم امور بشر خودش یکی از ملاکات است، عدم اختلاف یکی از ملاکات است، عدم به وجود آمدن مشکل در زندگی بشر از ملاکات است.

این را غفلت نکنید اینکه ما می‌گوئیم احکام تابع مصالح و مفاسد است، به این معنا نیست که مسئله مصلحت و مفاسد را منحصر به بحث عدالت است، تبعیت للمصالح و المفاسد يك عنوانی است اعم از عنوان عدالت.

داریم دلیل دوم احتیاطی‌ها را بیان می‌کنیم؛ اینها می‌گویند احکام تابع مصالح و مفاسد است و این جمله معروف که «**الاحکام الشرعیة الطافٌ في الأحكام العقلية**» مبتنی بر همین قاعده‌ی اول است، یعنی عقل می‌گوید هر ملاک لازم الاستیفای را باید تحصیل کنی منتهی بشر نمی‌تواند بفهمد در کجا ملاک وجود دارد و در کجا ملاک وجود ندارد! شارع صلاة را واجب می‌کند، معنای واجب کردن صلاة این است که در صلاة ملاک وجود دارد. در حج ملاک وجود دارد، در صوم ملاک وجود دارد «**الاحکام الشرعیة الطافٌ في الأحكام العقلية**»، حکم عقل این است که هر ملاکی لازم الاستیفای را شما باید استیفا کنی، اما کجا ملاک وجود دارد؟ شارع بیان می‌کند.

اینجا يك عبارتی را مرحوم شیخ دارند که يك مقداری معنایش مشکل است؛ می‌فرمایند «**فالمصلحة إما من قبيل العنوان في الأمور به أو من قبيل الغرض**»؛ مرحوم شیخ در اینجا دو نوع تصویر برای دخالت این مصالح بیان می‌کنند که از جاهایی است که بعضی‌ها در معنای این عبارت شیخ می‌مانند که مراد شیخ چیست؟ آنچه از ظاهر این عبارت برداشت میشود این است که در قسمت اول که می‌فرماید **فالمصلحة من قبيل العنوان في الأمور به**، یعنی مصالح و مفاسد حقیقتاً خودشان مأمور به و منهي عنه هستند، نه عنوان صلاة، نه عنوان خمر.

يك وقت ما می‌گوئیم در صلّ عنوان صلاة مأمور به است، طبق این بیان، وقتی می‌گوئیم مصلحت من قبيل العنوان في الأمور به یعنی مأمور به واقعی خود ملاک است و این عنوان برای این است که مکلف بتواند به وسیله‌ی او این ملاک را تحصیل کند و الا عنوان صلاة بما هي خودش مأمور به نیست، آنچه که واقعاً و حقیقتاً مأمور به است ملاک است، آنچه که حقیقتاً و واقعاً منهي عنه است همان ملاک است، اما خود خمر منهي عنه نیست، این قسمت اول کلام شیخ که طبق این مأمور به واقعی و منهي عنه واقعی عبارت از خود همین ملاکات و مصالح و مفاسد هستند و این عناوین می‌شوند محصلّ برای این ملاکات.

اما قسمت دوم کلام شیخ «أو من قبيل الغرض» یعنی مأمور به واقعی خود عنوان صلاة است، منتهی این عنوان يك غرضی دارد به نام این ملاک، این ملاک و مصلحت خودش مأمور به نیست بلکه غرض از مأمور به است. حالا در این بیان میگویند چون احکام تابع ملاکات است، یا بگوئیم خود ملاکات مأمور به است، یا بگوئیم ملاکات عنوان غرض را دارد و تحصیل غرض عقلاً واجب است، عقل میگوید اگر ما بخواهیم احراز کنیم با يك عملی اطاعت مولا واقع شده، باید احراز کنیم غرض مولا محقق شده، اما اگر احراز غرض مولا را نکنیم، احراز عنوان اطاعت نمی شود و برای احراز الغرض هیچ راهی نداریم الا اینکه بیائیم اکثر را بیاوریم، اگر اقل را آوریم با اقل نمی دانیم غرض مولا واقع شده یا نه؟ چون ممکن است اکثر واجب باشد اما اگر اکثر را آوریم چه اقل واجب باشد و چه اکثر، غرض مولا قطعاً محقق شده، این خلاصه دلیل.

پاسخ شیخ انصاری

مرحوم شیخ از این دلیل دو جواب دادند؛ جواب اول اینکه این دلیل مبتنی بر رأی امامیه و معتزله است اما دو گروه دیگر هم داریم، یکی اشاعره اند که میگویند احکام تابع مصالح و مفاسد نیستند، اصلاً این حرفها حرفهایی است که شما درآوردید، بگوئیم خدا باید ببیند در چه فعلی مصلحت است واجب کند، اگر نیست واجب نکند! هر چه را خدا واجب کرد واجب و با وجوب از ناحیه خدا مصلحت دار می شود اما قبلش اینطور نیست که بگوئیم باید دارای مصلحتی باشد. گروه دوم بعضی از این امامیه میگویند ما قبول داریم احکام تابع مصالح و مفاسد است، اما لزومی ندارد مصالح و مفاسد در خود متعلق باشد، «ربما» اینکه این مصالح و مفاسد در خود امر یا در خود نهی باشد، این جواب اول شیخ است.

مرحوم آخوند در کفایه این جواب اول را رد کرده و میفرماید این گروه دومی که شما گفتید اینها که نمیگویند لابد و آن یکن مصلحت در خود امر باشد، میگویند احتمال اینکه مصلحت در امر باشد وجود دارد، پس نفی احتمال وجود مصلحت در متعلق را نمیکنند، این اولاً! ثانیاً بالأخره شما روی مذهب اشاعره که نمی توانید به معتزله جواب بدهید، نمی توانید به امامیه جواب بدهید، شما شیخ میفرمایید برخی این مبنا را قبول ندارند که احکام تابع مصالح و مفاسد است، آنهایی که ندارند برای خودشان است، ما الآن باید روی مبناي امامیه و معتزله به اینها جواب بدهیم اما شما میگوئید برخی این مبنا را منکرند، برخی که منکرند که منکرند ولي خود معتزله و امامیه که معتقدند باید ببینیم روی این مبنا باید چطور به اینها جواب بدهیم، لذا شیخ هم توجه و تفتن داشته که این جواب درستی نیست، يك جواب دومی را ارائه کرده.

در جواب دوم خلاصه ی جواب را من عرض کنم که شیخ میفرماید تحصیل غرض در جایی لازم است که امکانش باشد، اگر در يك جایی امکان تحصیل غرض مولا باشد تحصیلش لازم است، اما جایی که امکان تحصیل غرض مولا نیست چه کار کنیم که این بار تکلیف از دوش ما برداشته شود و در ما نحن فیه امکان تحصیل غرض مولا نیست. چرا؟ شیخ میفرماید در باب عبادات قصد وجه معتبر است، هم در خود واجب و هم در اجزاءش، یعنی شما هر جزئی از اجزاء واجب را اگر بخواهید اتیان کنید باید به قصد وجه بیاورید. به قصد وجه یعنی آیا این به عنوان الواجب آوردید یا به عنوان الاستحباب آوردید؟ قصد وجه را هم میگویند یا به عنوان الغایة اصلی صلاة الظهر لوجوبها، یا به عنوان وصف میگویم اصلي صلاة واجباً.

شیخ میفرماید شما در این دوران بین اقل و اکثر، اگر آن جزء زائد را بیاورید که اصلاً نمی توانید بگوئید غرض محقق شده یا نه؟ برای اینکه بخواهید تحصیل غرض کنید باید آن جزء زائد را بیاورید، در این جزء زائد نمی توانید قصد وجه کنید، برای اینکه احتمال دارد در واقع واجب نباشد و اگر شما بگوئید من این جزء دهم را به قصد وجوب می آورم تشدید محرم می شود و اگر بدون قصد وجه هم آورده شود امتثال محقق نمی شود.

پس ما در اینجا به خاطر اینکه قصد وجه در اجزاء نماز معتبر است ما راهی برای تحصیل غرض نداریم! چون نمی توانیم قصد

وجه نسبت به این جزء دهم کنیم، اگر نتوانستیم قصد وجه کنیم راهی برای تحصیل غرض نداریم، اگر راه برای تحصیل غرض نبود شیخ می‌فرماید تحصیل غرض آن جایی که امکان دارد واجب است اما اینجا به خاطر اینکه مواجهه با این مسئله‌ی قصد وجه است حالا که ممکن نیست ما باید يك کاری کنیم که تکلیف از روی دوش ما برداشته شود. می‌گوئیم آن مقداری که بیان دارد به آن مقدار باید تکلیف را انجام بدهیم که عبارت از اقل است، نسبت به اکثر که بیان نداریم تکلیف ساقط است. این جواب دومی است که مرحوم شیخ در رسائل می‌دهند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين